



برتولت برشت (برگردان : فریدون ایل بیگی) :

تفنگ های ننه کارار

xalvat.com



جنگ

احمد شاهلو
سیاوش کسرائی
محمد زهری
فروغ فرخ زاد
غلامحسین متین
کاظم انصاری
فریدون ایل بیکی

لنگستون هیوز
آنتون چخوف
برتولت برشت
لئونید آندردیف
کارل چابک.



تفنگ های ننه کارار

از : برتولت برشت

نمایشنامه «تفنگ های ننه کارار» تحت تألیف یکی از آثار دریا نویسنده ایرلندی - سوئیس S. Joyce - به سال ۱۹۴۲ نوشته شد و همان سال در لندن به نمایش درآمد. در نقش «ننه کارار» نمایش را یک گروه از هنرمندان و نویسندگان وادینگتون (Waddington) اجرا کردند. نمایشنامه «تفنگ های ننه کارار» در سال ۱۹۴۲ در لندن به نمایش درآمد. نمایشنامه «تفنگ های ننه کارار» در سال ۱۹۴۲ در لندن به نمایش درآمد. نمایشنامه «تفنگ های ننه کارار» در سال ۱۹۴۲ در لندن به نمایش درآمد.



تفنگ‌های

ننه کارار

از : برتولت برشت

نمایشنامه «تفنگ‌های ننه کارار» تحت تأثیر یکی از آثار دوام - نویسنده ایرلندی - سینج Syngue - به سال ۱۹۳۷ نوشته شد ، و در همان سال در تئاتر لیدنا Iena (پاریس) با شرکت هلن وایگل Hélène Weigel در نقش «ننه کارار» نمایش داده شد . مجرای این نمایشنامه ، در اسپانیا ، در ایامی که جنگ های داخلی این سرزمین را به خاک و خون کشانده بود می گذرد . آدمهای آن را ماهیگیران و خانواده هایشان ، یک کارگر ، و یک کشیش تشکیل می دهد . زمانی که این نمایشنامه نوشته شد ، و نیز زمانی که در پاریس روی سن آمد ، موضوع آن «مسئله روز» بود ، بدین معنا که در همان ایام ، جنگ های خونین داخلی در اسپانیا ادامه داشت و مردمی که بدین این نمایشنامه غم آلود می رفتند ، در اخبار روزنامه ها نیز وقایع نظیر آنرا می توانستند بخوانند . ولی موضوع نمایشنامه برتری عظیمی بر اخبار روزنامه ها داشت و آن این بود که به هیچ وجه ممکن نیست انسان بتواند در مقابل جنایات فاشیسم خنثی و بی تفاوت بماند . همانگونه که ننه کارار ، برای حفظ و نگهداری فرزندانش مدتها خاموش ماند ، تهمت ها و لعن ها را نشنیده گرفت ، یک تنه با حربه عواطف لطیف مادری بچنگ همه احسانات شریف و عالی انسانی رفت ؛ ولی هنگامی که جسد خون آلود فرزندش را بردوش ماهیگیران دید ، همه چیز عوض شد : ننه کارار ، تصمیمش را گرفته بود .



آدمها

- ترزا کارار Teresa Carrar ، زن ماهیگیر .
- خوزه Jose پسر پانزده ساله اش .
- کارگر ، برادرش .
- کشیش .
- خانم بزرگ . پرنس Perez ، یکی از همسایگان .
- مانوئلا ، Mammola ، معشوقه خوان Juan ،
- پسر ارشد ترزا کارار .
- يك مجروح .
- ماهیگیر اول .
- ماهیگیر دوم .
- زنهای ماهیگیران .
- بچه ها .

یکی از شبهای ماه آوریل ۱۹۳۷، در دهکده ماهیگیران،
 واقع در حوالی آندلس .
 در يك گوشه اتاق که بوسیله آهک سفید شده ، ملیب
 بزرگ سیاه رنگی بچشم می خورد . زن ماهیگیر چهل ساله ای
 به نام ترزا کارار ، مشغول نان پختن است . مقابل پنجره
 گشوده ، پسرش خوزه - ۱۵ ساله - با يك چاقو مشغول
 تراشیدن نوك چوبی است که میخواهد از آن ، چوب قلاب
 ماهیگیری درست کند . از دور دست ها صدای شلیک گلوله
 شنیده می شود .

ننه - قایق خوان را مرتب می بینی ؟

مرد جوان - آره .

ننه - چراغش مرتب روشنه ؟

مرد جوان - آره .

ننه - هیچ قایق دیگه ای نیومده به اش ملحق بشه ؟

مرد جوان - نه .

سکوت

ننه - این موضوع باعث تعجبیه ؛ چرا هیچکس نودربانیس ؟

مرد جوان - خودت بهتر می دونی .

ننه (بدون تأمل) - همین که ازت می پرسم ، معنیش

اینه که نمی دونم .

مرد جوان - غیر از خوان کسی تو دریا نیس ، دلیلش هم

واضحه تو این وضع ، دیگران ترجیح دادن به جای اینکه دنبال صید



ماهی برن ، به کار دیگه ئی بچسبن .
ننه نه آه ! خرب .

سکوت

مرد جوان نه خوان هم اونجا نرفته ، چونکه اون غیر از خودش
باهیچکی کاری نداره .

ننه نه درسته ، اون غیر از خودش باهیچکی کاری نداره ،
مرد جوان (درحالی که نون چوب را باعصبانیت میتراشد)
نباید این جور باشه !

ننه ، خبیر را نون نور می گذارد ، دستهایش را می شوید و
یک نور ماهیگیری را برمی دارد که تغییر کند .
مرد جوان نه گشتمه .

ننه نه تو معتقد نیسی که برادرت رفته باشه ماهیگیری ؟
مرد جوان نه نه ، واسه اینکه منم می تونستم این کارو
بکنم . خوان ، الان توجبه اس .

ننه نه خیال می کنم که تو هم میخواستی به اونجا بری ؟
سکوت

مرد جوان نه دلم میخواد بدونم که کشتی اونائی که زنده
موندن چطور می تونن محاصره انگلیسی ها رو بشکنن .

ننه نه بهر حال ، این نون که تموم بشه ، دیگه آرد نداریم .
مرد جوان پنجره را می بندد .

ننه نه پنجره رو چرا بستی ؟

مرد جوان نه ساعت نهه .

ننه نه یعنی چی ؟

مرد جوان نه ساعت نه که میشه ، این نه سگ ، از پشت
رادیو یه ریز شروع می کنه به واق زدن ؛ و خونواده یوزها هم جعبه
رادیو شو نو کار میدازن .

ننه (بالحنی شتاب آلود) - ترو خدا زودتر پنجره رو باز
کن . وقتی که این تو چراغ روشن باشه ، برق شیشه پنجره نمیداره
بیرون رو درست ببینی .

مرد جوان (با صدائی شتاب آلود) - من اینجا بشینم و
مراقب باشم که چی ؟ خودت هم میدونی که اون نمی تونه دربره .
از اون گذشته ، تو ، همه ترست از اینکه اون بداره بره جبهه .

ننه نه شجاعت نمائی و گستاخی رو بذار کنار . خدا
بیامرزه آن وقتائی رو که من مجبور بودم مراقب شماها باشم .

مرد جوان نه از « شماها » منظورت چیه ؟

ننه نه تو به برادرت هیچ مزیتی نداری ، سگ دردد برادر



شفاله . توختی ازاونهم بدتر هستی .
مرد جوان نه فقط واسه خاطر ماس که اونا صدای
 رادیوشونو بلند میکنن . الان سه شبه که این کارو میکنن . دیروز
 عصر اونارو دیدم که پنجره شونو عمداً باز کردن تاما ، زورزورکی ،
 صدای رادیوشونو بشنویم .

ننه نه این نطق وخطابه ها ، بااون کارهائی که تو وآنلس
 صورت می گیره ، همه ازیه قعاشن .

مرد جوان نه چرا منتظری ؟ بگو که اینا آدمای خوبی
 هستن ؛ بگودیکه !

ننه نه خودت هم میدونی که من اینارو آدمای خوبی
 نمیدونم . چطور انتظار داری که من از ژنرال ها تعریف کنم ؟ من با
 همه اونائی که خون راه میندازن مخالفم

مرد جوان نه این خون و خونریزی روکی به پا کرده و به
 آتیشش دامن زده ؟ لابد میخوای بگی ماها ؟

نه ، جوابی نمیدهد . مرد جوان پنجره را باز می کند .
 از دور ، صدای رادیونی بگوش میرسد که می گوید :
 « توجه کنید ؛ توجه کنید ! ژنرال عالیقدر ، که بی دولت لاندو...
 باشما سخن می گوید . و آنگاه ، صدای بلند و ناله ژنرال
 که هر شب ملت اسپانیا را مخاضی قرار میدهد ، بگوش میرسد :
صدای ژنرال نه دوستان من ، در یکی از این روزها باید
 باشما بطور جدی تری صحبت کنم . این کار را در ملاذرت صورت
 خواهم داد . ولی شاید در آنوقت ، آنچه از ملاذرت باقی مانده
 دیگر شباهتی به ملاذرت کنونی نداشته باشد . آنای گائتیه ریچر
 استقف ، حق دارد که مثل تمساح اشک بریزد . سربازان رشیده
 ناحیه مور به همین زودی ها پاره های از حسابهارا تسویه خواهند کرد .
مرد جوان نه پدرسگ مادر ... !

صدای ژنرال نه دوستان من ، به اصطلاح امپراتوری
 بریتانیا ، این مجسمه های عظیم انجشائی که پاهای خالکوسی دارند ،
 نمی توانند مانع بشوند ونگذارند که ما پایتخت این مردم فاسد را
 نیست و نابود کنیم ، مردمی که جرات نمی کنند خودشان را در
 رأس مشاهعان ملی قرار بدهند و با آن ها همکاری کنند . ما این توده
 ناچیز حقیر را از روی زمین جاروب خواهیم کرد .

مرد جوان نه منظورش از توده ناچیز وحقیر ما ئیم ، ننه .
 ننه نه حرف بیخودی زن ! مانه انقلابی هستیم و نه کسی
 حرفمون را می خونه . اگه می خوای این حرفو به خودت بگیری ،
 من که میدونم این وصله ها به ات نمی چسبه ... تو و برادرت ، خیلی



زود عثمان اختیارتونو میدین به دست این واون . این اخلاقو از پدرتون ارث بردین ، شاید هم من دوست نداشتم که شمارو جور دیگه‌ئی غیر از این ببینم ؛ شایدم دلم میخواست همین جوری باشین که هستین ؛ اما این اوضاعی که حالا برقراره ، شوخی بردار نیس ؛ مکه صدای توپ‌هاشونو نشنیدی ؟ - ماها ، یک مشت آدم‌های بیچاره و بدبخت بیشتر نیستیم . آدمای بدبخت بیچاره نمیتونن جلو جنگ تاب بیارن و مقاومت کنن .

در به صدایمی آیدو « پدرو خاکوئه راس » وارد میشود .

« پدرو » برانده ترزا « کارگر است . مستقیماً به سمت ما میرود .

و پسر پیش می‌رود .

کارگر نه شب بخیر !

مرد جوان نه شب بخیر دانی پدرو !

ننه : - چه عجب ! نکته راه عم کردی ؟

ننه دست های او را در دشتی می‌فشرد .

مرد جوان نه دانی جان ، از موت‌ریل میای ؟ اون ورها

چه خبره ؟

کارگر نه هیچ خوب نیس . اینجاها چه خبره ؟

ننه (با احتیاط) هی ، میگنره ؛

مرد جوان نه امروز صبح از اونجا راه افتادی ، نه ؟

کارگر نه آره .

مرد جوان نه پس ، باید دزست چهار ساعت تورا همراه گیر

کرده باشی ، نه ؟

کارگر نه بلکه ش بیشتر . چون که جاده پر آدمائی بود که

من رفتن به آلمریا بناهندن .

مرد جوان نه خوب ، تو وقتتو بیهوده اوضاع چطوره ؟

کارگر نه امروز صبح نمی‌تونم چهلانی به سرش اومده

باشه ؛ تا دیروز فروب که ؛ بودنما بود .

مرد جوان نه پس اینجا اومدی چیکار ؟

کارگر نه به چیزائی واسه جبهه لازم بود ، ماموریتشو

گذاشتن کردن من فکر کردم هم زیارته ، هم دیدن یار . گفتم پیام

سری هم به شماها بزنم .

ننه نه به گیلان شراب واسه بیارم ؟ (در حال جست و

جوی شراب) : تون هم تانیم ساعت دیگه از تنور درمیار .

کارگر نه خوب ، خوان کجاس ؟

مرد جوان نه رفته ماهیگیری .

کارگر نه راستی ؟



مرد جوان نه از اینجا ، از تو . بَره می تونی چراغشویی بینی .
ننه نه باید زنده باشه .

کارگر نه معلومه . از کوجه که سرازیر شدم صدای این
 ژنرال کثافتوشنیدم . مگه اینجاها کسی به مزخرفاتش گوش میده ؟
مرد جوان نه خانواده یه روز خوناشون اونور کوجه س .
کارگر نه وقتی اون مادر سنگ این چرت و پرتارو گل هم
 می کنه ، اینارادپوشونه روشن می کنن ؟
مرد جوان نه اینا طرفدار **فرانکو** نیسن اگه رادپوشونو
 روشن من کنن واسه این نیس که طرفدار اونن . تومیخواستی که این
 موضوع واست روشن بشه ، نه ؟
کارگر نه ها ، آره ، همینطوره .
ننه نه توهمه اش تونخ این هستی که از مواظبت برادرت
 طفره بری ، نه ؟
مرد جوان (علی رغم میل باطنی اش به طرف پنجره برمیگردد)
 نه ترس ، تو آب نیفتاده ، فرق هم نشده .

کارگر کوزه شرابرا بر میدارد ، سر می کشد ، کنار خواهرش
 می نشیند و در تعمیر تورعاهیگیری کهش میکند .
کارگر نه **خوان** درست چندسالشه ؟
ننه نه سپتامبر که بیاد ، بامیداره تو بیست و یک سالگی .
کارگر نه **خوزه** چند سال شه ؟
ننه نه مت اینه که تو واسه یه کار مخصوصی این ورها
 اومده ای .
کارگر نه کار مخصوصی که ، نه .
ننه نه چند وقته که خونه مانیومدی ؟
کارگر نه دوسال میشه .
ننه نه **روزا** چطوره ؟
کارگر نه بارماتیسمنش می سازه .
ننه نه هیچ تصور نمی کردم دیدن مانیای .
کارگر نه **آخه روزا** از قضیه مراسم تدفین **کارلو** کمی
 ناراحت و عصبانی بود .
ننه سکوت می کند
کارگر نه **روزا** می گفت شما می توستید اگلا یه خبر کوچیکم
 که شده بهش بدین . تو خودت هم میدونی **روزا** که ما هرطور بود
 موظف بودیم تو مراسم تدفین شوهرت . کت کنیم و این کارو هم
 حتماً می کردیم .



ننه نه همه چی چه زود میگذره !
 کارگر نه راسی ، قضیه اصلا چه شکلی اتفاق افتاد ؟
 ننه سکون می کند
 مرد جوان نه به گلوله سینه شو سوراخ کرد .
 کارگر ا متعجب نه چی ؟
 ننه نه تعجب کردی ؟
 کارگر نه آخه دوساله که این ورها اوضاع آرومی داره .
 مرد جوان نه درسته ، اما توی نووی یه دو مردم شورش کرده بودند .
 کارگر نه خوب ، چطور کارلو سروکله اش توی نووی به دو پیدا شد ؟
 ننه نه رفته بود آنجا دیگه .
 کارگر نه از اینجا ؟
 مرد جوان نه همینکه روزنومه ها نوشتن اونجا شورش به پا شده ، همه چیز ول کرد و رفت اونجا .
 ننه ا با اوقات تلخی نه همون جور که به عده های واسه رفتن به آمریکا همه چیزشونو میدادن تو قمار ... یعنی از اون کارهائی که دیوونه ها می کنن !
 مرد جوان : از جایش بلند می شود نه - میخوای یکی که اونم دیوونه بود نه ؟
 ننه بدون آنکه جوابی بده دستهای لرزانش را روی تور می گذارد و آن را از توی یکی از چشمه هایش رد می کند .
 کارگر نه تحمل این ضربه واسه ننه خیلی سخت بود ها!
 مرد جوان نه همیشه تنوره .
 کارگر نه یه همچی ضربه روحی سختی : براش سابقه نداشت ؟
 مرد جوان نه بازم یه همچی ضربه هائی بهش وارد خواهد شد . چیزی که هنوز از دربیرون نرفته ، از پنجره میاد تو . منتهی این بار ، خیلی شدیدتر از دفعه پیش . گویا در استروی سوار قطارش کردن . معلوم نیس با او زخم کاری وحشتناکی که زیر پیرهنش داشت ، چطور شد که تصمیم گرفت برگرده اینجا . وسط راه می بایست دوباره قطار عوض کنه ، که کرده بود ، اما به ایستگاه راه آهن که رسید ، مرده بود ... اینجا ، تنگ غروب ، یهو دووا شد و همسایه ها ریختن تو : انگار داشتن غریقی رو سردست می آوردن . همه کنار دیوار صفا کشیدن و بی اینکه يك کلمه حرف بزنن مشغول دعا خواندن شدن . بعد اونو که شمدی روش انداخته



بودن دراز به دراز ، خوابوندن روی زمین ... چند وقت بعد از این واقعه بود که ، ننه به کلیسا رفت ... خانم معلمه راهم قدغن کرد که دیگه پاتو خونه مائداره ؛ چونکه دختره از «سرخ»ها است .
کارگر نه راس راسی حالا دیگه ننه ات یه زن مؤتمه و دعا تمیزی شده ؟

مرد جوان (با اشاره سر حرف او را تصدیق می کند) -
خوان معتقدی که ننه را ، و راجی ها و چرت و پرت گفتن های زنهای همسایه به این راه انداخت .

کارگر نه مگه اونا چی می گفتن ؟
مرد جوان نه می گفتن : « ننه باعث شده بود که اون راه بیفته بره تووی به دو » . می گفتن : « - ننه اونو به رفتن اونجا تشویق کرده . »
کارگر نه خوب ، واقعا هم چنین کاری کرده بود ؟

مرد جوان ، فانه هایش را بالا می اندازد .
ننه برمی گردد ، به نان که توی تورات سری می زند ، می نشیند و مشغول کارش می شود .
ننه (به کارگر ، که مجدداً می خواهد کمکش کند) - ولش کن ؛ بهتره شراب تو بخوری و بعدش هم کمی استراحت کنی تا سر وقت بتونی بلندشی .

کارگر ، گیلای شراب را به دست می گیرد و بجداً به جانب میز برمی گردد .
ننه نه شب همین جا می مونی ؟
کارگر نه نه ، وقت چندونی ندارم ؛ باید شبانه برگردم ؛ حالام میخوام سرودستی بشورم .

خارج می شود .
ننه (به خوژه اشاره می کند که نزدیک برود) - بهت نگفت که راس خاطرچی به اینجا اومده ؟
مرد جوان نه نه .

ننه نه راس راسی هیچی بهات نگفت ؟
کارگر با تشک و حوله ای برمی گردد و مشغول شست و شو می شود .

ننه نه اون لوپره های پیروپاتال ، هنوز هم که هنوزه ، زنده ان؟
کارگر نه فقط پیرومرده باقی مونده . ا رز می کشد به مرد جوان ؛ توی دهی که وسط جبهه س ، خیلی با زنده موندن ؟

مرد جوان نه هر کی مرده مرده ، هر کی مونده مونده .
کارگر نه کاتولیک های دور و درمون همه رفته ان جبهه ؛ چقدر عده شون زیاد بود !

مرد جوان نه اینجا هم از شون چند - بیشتر باقی نمونده .



کارگر نه همه شون تفنگ دارن ؟
 مرد جوان نه نه . همه شون نه .
 کارگر نه اشکال کار همین جاس . توی این اوضاع احوال ،
 تفنگ از نون شب واجب تره ... توی ده ، تفنگ مفنگ پیدامیشه ؟
 مرد جوان نه چرا . مردم قایم شون کرده ان . اینا
 تفنگ هاشونو مٹ سیب زمینی تو زمین چال می کنن .
 نه ، به برش چنم غره می رود .
 کارگر نه آوه ، که اینطور !
 مرد جوان با یقینی از کنار پنجره دور می شود و به طرف
 ته اتاق می رود .
 ننه نه کجا میری ؟
 مرد جوان نه هیچ جا .
 ننه نه برگرد سرجات کنار پنجره !
 مرد جوان ساجت بخرج مینهد و در ته اتاق باقی می ماند .
 کارگر نه چی شده مگه ؟
 ننه نه چرا از دم پنجره رفتی کنار ؟ ها؟ جواب منوبده ؟
 کارگر نه مگه بیرون کسی هس ؟
 مرد جوان (با صدای خشن) نه !
 از بیرون ، صدای چند کودک بگوش می رسد که دستجمعی
 آواز می خوانند :
 «خوان کارار به جبهه زرفه
 برای اینکه خیلی خیلی ترس
 آفتد از توپ و گلوله می ترس
 که سرخو زیر لحاف پنهان کرده ...»
 سه کودک خر سال از شکاف پنجره بچشم می خورند
 کودکان نه هوا ... هو ...
 یا به فرامی گذارند .
 ننه (بلند می شود و به سمت پنجره می رود) - بچه های
 کشیف ، اگه گیرتون پیارم چندتا ضربه بهتون میزنم که گوشتون
 بسوزد . (به سمت داخل برمی گردد) بازم یوزها موی دماغمون شدن .
 سکون .
 کارگر نه ببینم خوزه مٹ اینک مسابقه ورق بازی می کردی ،
 حالا هر مایلی که به دست بازی کنیم ؟
 نه ، روی پنجره می نشیند . مرد جوان . و و ها را می آورد
 و هر دو مشغول بازی می شوند .
 کارگر نه بازم تو بازی تقلاب می کنی ؟
 مرد جوان (می خندد) - بگه قبلا تقلاب می کردم ؟
 کارگر نه ... مٹ اینکه . بهر حال . بدهیه بریزم ، انوقت



برتولت برشت

می تونی ورق بدی . تو جنگ ، استفاده از هر وسیله‌ی مجازه ولی
معلوم نیسی که مردونه باشه .

ننه : با بدگمانی به هر دو نگاه می کند .

کارگر نه ... پسر ، گستاخی تو بازی خوبه . تو بازی آدم
گستاخی هسی ، ولی هنوز از حزم و احتیاط بهره‌ی نداری .
مرد جوان : - کسی که چیزی رو به خطر نمی اندازه ،
چیزی نداره .

ننه نه این ضرب‌المثل‌هارو ، اینا ، از پدرشون به ارث
بردن . او می گفت :

« به مرد حسابی ، کلون کلون بازی می کنه . » این موضوع
واقعا مطلب درستی نیسی ؟

کارگر نه بله ، بله ، این خون‌ماس که روش کلون کلون بازی
می کنه . دون می‌کونل دوفرانت ، بایه سرهنگ ، به هو ، روی زندگی
هفتاد دهاتی بازی کرد . از هست و نیست شون انداخت . بالاخره
آخر عمری فقط دوازده خدمتکار براش باقی مونده بود ... در این وقت
کارش بجائی رسیده بود که سرچیزی بازی نمی کرد .

مرد جوان نه من ناچار بودم که اینطوری بازی کنم .
(ورق‌ها را جمع می کند) آخرین امید من همین بود .

ننه نه اینا چه جور آدمائی هستن . پدرش ، وقتیکه
تورش گیر می کرد ، برای درآوردنش ، تا سرحد غرق شدن
پیش می رفت .

کارگر نه شاید بخاطر همین بود که هیچوقت آنچنان
تورهای رونداشت که به چیزی گیر نکنند .

ننه نه دیگه آنچنان زندگی‌هایی رونداشت که از دست بدهد .

در فضای در ، برشی که لباس متحدالشکل ارتش ملی را بتن
داشت ، ظاهر گشت ، سرش نواریچی شده و دستش و بال
گردنش شده بود .

ننه نه بیاتو ! **پائولو** بیاتو !

مجروح نه شما بمن گفتین که برای زخم‌بندی می تونم

پیش شما بیام .

ننه نه زخم که از تو سرباز کرده و خون اومده .

ننه ، به حالت دو ، خارج می شود .

کارگر نه این بلا ، کجا گیربانگیرت شد ؟

مجروح نه در حوالی کوه **سوللوو** . Solluve

ننه با پیراهنی که آنرا تیکه تیکه کرده و بصورت تورهایی

درآورده است ، برمی گردد ، شروع می کند به بانمان کردن ،

ولی چشم از دوبردی که پشت میز نشسته اند ، بر نمی دارد .



ننه نه مگه بازم کار کردی ؟
مجروح نه نه ، فقط بادیست راست .
 ننه نه بهات گفته شده بود که بهیچوجه نباید کاری کنی .
مجروح نه بله ، بله ... ، می کن امشب جبهه رو میخوان
 درهم بشکنن . مادیکه ذخیره نی نداریم ، شما باور می کنین که بتونن
 چنین کاری بکنن ؟
کارگر مضطربانه نه نه . تصور نمی کنم . تیرهای توپخونه
 در صورت لزوم تارومارشون می کنه .
مجروح نه آه ! درسته .
 ننه نه ناراحت کردم ؟ بگو . آخه از پرستاری که چیزی
 سرم نمیشه . الان سعی می کنم هرچه بتونم یواش تر کار کنم .
مرد جوان نه اونا از مادرید جلوتر نمی تونن بیان .
مجروح نه کسی پیش بینی نمی تونه بکنه .
مرد جوان نه چرا ، پیش بینی میشه کرد .
مجروح نه خوب . ولی خانم کارار شما باز به پیرهن
 دیگه ای رو پاره پوره کردن . این چه کاریه که می کنین .
 ننه نه مگه بایه تیکه پارچه میشه زخمتوپانسمان کرد ؟
مجروح نه آخه شما نمی تونید بجای اینا دوباره پیرهن بخرین .
 ننه نه پیرهن دارم ، خیلی پیرهن دارم . اما واسیه اون
 یکی دستت دیگه پیرهن ندارم .
مجروح (می خندد) - این دفته سعی می کنم کمی بیشتر
 از خودم محافظت کنم (بلند می شود ، روبه کارگر می کند) در صورتی
 که این مادرسگ ها بذارن .
 خارج می شود .
 ننه نه آه ! بازم صدای گنوله .
مرد جوان نه و ما ، ما میریم به شکار ماهی .
 ننه نه خیلی باید بخوشحال باشی که دودس و دوباتون
 سر جاشه .

(در بیرون : صدای عتور کامیونی شنیده می شود و صدای
 آواز ها شدیدتر می گردد ، بعد روبه گاهش می نهد . مرد جوان
 و کارگر به پنجره نزدیک می شوند و از میان شب خارج را
 می نگرند .)

کارگر نه اینا افراد جنگ بین المللی هستن . اینا رو حالا
 به میدان جنگ عتور آن فرستادن .

« La Brigade Thaelmann »

کارگر نه ... اینا آلمانی هستن .



صدای « ماریسی یز » شنیده می شود .
 کارگر نه اینا فرانسوی هستن .
 «La vursoujonne»
 کارگر نه اینا لهستانی هستن .
 «Bandiera Russa»
 کارگر نه اینا ایتالیائی هستن .
 «Los Guaisos Generais»
 کارگر نه اینا انگلیسی هستن .
 «Hold the Fort»
 کارگر نه اینا از خودمون هستن .
 (صدای کامیون و آوازها خاموش می شود . مرد جوان و
 کارگر به بریمز برمی گردند .)
 فارگر نه همین امشب این تصمیمو گرفتن .
 کارگر نه اینجا س که باید گفت حسابمون با گرام الکابینه
 خوزه ، این آخری شه .
 مرد جوان (مغرورانه) - او .
 ننه نه خوب ، و است چابهن بکنم ؟
 کارگر نه نه ، من باید حتماً برم .
 (با اینهمه سرچایش بحالت نشسته باقی می ماند .)
 ننه نه به روزا سلامو می رسونی و حتماً بهش میگی که
 من هیچ کینهئی از او به دل ندارم . هیچ نمی دونیم که چه بلایی
 به سرمون خواهد اومد .
 مرد جوان نه مقداری رادرو بهمرات میام .
 کارگر نه چیزی نیس ، خودم میرم . . .
 (ننه ، ایستاده ، از پنجره بیرون را می نگرد .)
 ننه نه حتماً دلت میخواست که خوآن روببینی ؟
 کارگر نه آره ، خیلی دلم میخواست . ولی مت اینکه او
 به این زودی ها بر نمی گرده ؟
 ننه نه آواز اینجا خیلی دوره . باید تقریباً دوازده کی های
 دماغه صید بکنه . (بدرون اتاق برمی گردد .) میشه رفت سراغش .
 (روی درگاه دختر جوانی ظاهر می شود)
 مرد جوان نه مانوئلا ، سلام . ابواش به همویش می گوید :
 این دختر معشوقه خوآنه . عمویم پدرو .
 دختر جوان نه یوهان کجاس ؟
 ننه نه یوهان داره کار می کنه .
 دختر جوان نه مانصور کردیم که تو اونو فرستادی هاتونل
 که بیلارد بازی بکنه .



فنگه نه نه رفته به ماهیگیری - پوهان ماهیگیره .
مرد جوان نه چرا به جلسه‌ئی که توی مدرسه تشکیل شده
 بود - نیومد ؟ اونجا ماهیگیرها هم بودن .
 فنگه نه کاری به کار اونجا نداشت ،
مرد جوان نه اصلا این جلسه بخاطر چه تشکیل شده بود ؟
دختر جوان نه در این جلسه تصمیم گرفتیم همه اونائی که
 وجودشون اینجا لازم نیس ، باید همین امشب به جبهه برن . ولی
 میدونید که مسئله پسرچیه . مامیدونیم که پوهان پیش‌دسی‌کرده ،
مرد جوان نه غیرممکنه . وگرنه پوهان بهیچوجه امشب
 به ماهیگیری نمی‌رفت . و یا فنگه شاید توبوش گفتی ؟
 (فنگه سکوت را حفظ می‌کند . به درون اجاقی نان خیر می‌دود .)
مرد جوان نه معلومه حتماً موضوع را با او درمیان نداشتن .
 ا به . ادرش ؟ الان می‌فهمم که تو برای چه اونو به ماهیگیری
 فرستادی .
کارگر نه نوراً ! چنین کاری نمی‌بایست میکردی .
 فنگه ا رله دراست و نمی‌ایستد با خدا به هرکسی به کاری
 داده . پسر من ماهیگیره .
دختر جوان نه تو می‌خواهی که مانوی همه ، حکنده انگشت‌نما
 بشیم ؟ کجا برم که منو با انگشت نشون بدن . فقط نام پرا - و که
 میشنوم ، حالمو بهم می‌زنه . پس شما چطور آدمهائی هستید ؟
 فنگه نه ما آدمهائی بدبختی هستیم .
دختر جوان نه دولت اثر همه مردان سالم و تندرست
 دعوت کرده‌س که اسلحه بدم بگیرن . لابد ادعا خواهی کرد که این
 اعلامیه رونخوندی ؟
 فنگه نه چرا خوندم . هم اعلامیه حاکم اینجارو ، هم اعلامیه
 حاکم اونجارو . اونا میخوان مارو به قصاب‌خونه بفرستن و توی
 زباله‌دونی بندازن . ولی من نمی‌خوام پسرمو توگاری دستی بفارم
 و به قصاب‌خونه ببرم .
دختر جوان نه بهیچوجه اینطور نیس . دولت می‌خواه که
 اونو به دیوار بدوزن . من چنین حماقتی رواز هیچکس ندیدم . از
 خطا و نادانی اشخاصی مث شماسی که به چنین وضع و موقعیتی
 گرفتار شدیم وگرنه این لیانوی گوساله چطور جرات می‌کرد اون
 حرفهائی رو که بهامیزنه ، عمل بکنه .
 فنگه (بانائوانی با من به کسی اجازه نمی‌دم که اینجور
 حرفها توخونه‌ام بزبان بیاره .



دختر جوان (بی تو چه به حریفای او) - بخاطر همین چیزاس
که حالا اوبه دست زرنال ها افتاده

کارگر نه باز هم خنثی و بی تفاوت بمان !
ننه نه میدونم که دلتون میخواد خرنه ام مصیبت خونبه
بشه . تاشما پوهان رو ببینید که به دیوار دوخته شده نمیدارند که
راحت و آسوده زندگی کنیم .

دختر جوان نه میگن وقتی که شوهرت میخواست با او بدو
بره تو پیش کمک کردی .

ننه (با صدای آرام) ساکت شو ! من شوهرمو کمک
نکردم . هیچ اینطور نیس . میدونم که از این بابت سرزنش می کنن ،
ولی این مطلب سرتاپا دروغه . دروغی کثیف و نجس . همه اینو
میدونند و می تونند شاهد بشن .

دختر جوان نه برعکس ، هیچکس از این بابت تو رو سرزنش
نمی کنه خانم کارار . اگه اینومی گن ، همیشه از این کارتو با عزت
و احترام یاد می کنن . توی دهکده همه مون میدونیم که **کارلو کارار**
یه قهرمان بود . ولی آنچه که ما امروز میدونیم اینه او برای
اینکه بره بجنگه ، ناچار شده بود ، موقع شب بدون آنکه کسی متوجه
بشه از خونه دررفته بود .

مرد جوان نه **مانوئلا** ، پدرم ، موقع شب ، بدون آنکه کسی
متوجه بشه از خونه دررفته بود .

ننه نه **خوزه** ساکت شو !

دختر جوان نه به سرتون بگین که همه چیز میون ما مومن
شده . و هیچ لازم نیس که راه درازی رو طی بکنه و بدیدم بیاد ، از
این باید بترسه که من ازش خواهم پرسید که توی اون جلسه ای که
می بایس حضور داشته باشه چرا حاضر نشده .

(بیرون می رود)

کارگر نه تو نمی بایس با این دختره این جور رفتار می کردی
و نمی بایس میذاشتی که به این وضع بره . **توزا** ، سابقاً تو چنین
رفتارهایی نداشتی .

ننه نه من عوض نشدم . همانو هستم که بودم . ولی در
میان اینهمه آدم ، اونا شرط بستن که پوهانو به جبهه بفرستن . از
اینها گذشته ، من میرم دنبالش . **خوزه** بهتره تو این کار رو بکنی .
نه ، تو همین جا بمان ، من میرم . الان بر می گردم .

(بیرون می رود)

مرد جوان نه ننه اگه دنبالش . فقط بخاطر این بود



که می‌توسید مانوئلا بره : نبال یوهان واونو پیداش‌کنه .
کارگر نه خوب خوژه باید بگم که توار پشت‌کوه اومدی ،
ازاین لحاظ لازم نیس که طول و عرض مطلبو برات توضیح بدم .
خوب بگو ببینم اونا کجان ؟

مردجوان نه چی‌ها ؟

کارگر نه فشنگ‌ها .

مردجوان نه فشنگ‌های پدرم ؟

کارگر نه اونا باید اینجا باشن وقتی که براه افتاده بود
نمی‌تونست اونهمه چیزو باخودش از قطار بالا بیره .

مردجوان نه بخاطر همین بود که به اینجا اومدی ؟

کارگر نه نه ! معلومه !

مردجوان نه ننه اونا رو بهیچوجه نمیده . مخفی‌شون کرده .

کارگر نه کجا ؟

مرد جوان گونه‌نی از اتاق را نشان میده . کارگر از

جایش بلند میشود و میخواهد بدان دست برود ، در همین

لحظه ، صدای گام هائی بگوشش میرسد .

کارگر ! سرعت می‌نشیند) - تکون نخور .

(ننه بهیچرا کشتی دهکده داخل می‌تود . کشتی ، مردی

قد بلند و قوی پنه است . لباس کشتی مسهل و نج نمائی

پوشیده است .)

کشتی نه شب‌بخیر خوزه . ا برمی‌گردد . متوجه حضور

کارگر می‌شود .) شب‌بخیر .

ننه نه پادر ، برادرمه که از موتوریل اومده .

کشتی نه من از آشنائی شما خیلی خوشحالم . به‌ننه !)

خیلی از شما معذرت می‌خوام ؛ باز اومدم که زحمتی به شما بدم .

اگر فردا تونستید نزدیکی‌های ظهر سری به‌خونه تورلو بزنین .

بچه‌هاشون الان تنهای تنه‌ایند . زن تورلو رفته به‌جبهه که به

شوهرش ملحق بشه .

ننه - باکمال میل خواهم رفت .

کشتی (به کارگر :) - چه چیز باعث شده که به اینجا اومدین .

شنیدم که می‌کن عبور و مرور از موتوریل به اینجا خیلی دشوار شده .

کارگر نه و اینجا که خیلی آرومه ؟

کشتی نه چطور ؟ آه ، آره .

ننه نه پدرو ، مت اینکه پادر از تو سئوالی کرده . از تو

پرسیده چه چیز باعث شده که به اینجا بیایی .

کارگر نه به‌بار که گفته بودم ! اومدم ببینم حال و وضع



خواهرم چطورره .

کشیش (بادلسردی ننه را می نگرد) - بسیار کار خوبیه که اومدین ببینین حال و وضع خواهرتون چطوریه . قبلا هم می بایس دوسته باشین که حال و وضعش چندان تعریفی نداره . کارگر ن - امیدوار بودم که زیر سایه شما بهش چندون بد نگذره .

قنه ن - خوب بیاین به گیلای شراب بنوشین . خونواده هایی که بزرگداشتون به جبهه رفتن ، پادشاه از بچه هاشون سرپرستی می کنه . باز هم گویا همه وقتتون به این وروان وور دویدن می گذره . (ننه یک ظرف شراب را به کشیش نزدیک می کند .) کشیش (می نشیند و ظرف شراب را می گیرد) - من از خودم می پرسم کیه که بتونه جای منو بگیره .

(در این لحظه باز صدای رادیوی خانه پرز شنیده می شود . ننه می رود که پنجره را بندد .) کشیش ن - بدارید پنجره بازباشه خانم کارار . اونا دیدن که من اومدم خونه شما . اونا منو از اینکه به حافظت سنگرها نپرداختم ، سرزنش کردن و بعد گاه به گاه ، یکی از این نطق هارو بخوردم میدن .

کارگر ن - این موضوع زیاد شمارو ناراحت میکنه ؟ کشیش ن - راستشو بخوای ، آره . ولی شما باراحتی میتونید پنجره رو باز بذارین .

صدای ژنرال - ... « ولی ما با این دروغهای لعنتی آشنائی داریم ، دروغهایی که این آقایان برای کشیش ولوت کردن مصالح ما و منافع ملی ما عنوان کرده اند . شاید آقای اسقف اعظم ، ماکائترپوری را مثل کمونیست ها و به همان سادگی از دست ندهیم ولی برعکس می توانیم به ایشان اطمینان خاطر ببخشیم که گزری ده هزار کشیش بواسطه بهترین دوستانشان قطع شده است و حتی نامهای این ده هزار کشیش را می توانیم برایشان بشماریم . ما می خواهیم به این آقایان بگوئیم - البته از اینکه چکی برای شان نمی فرستیم ، ما را می بخشند که ارتش ملی در پیشروی افتخارآمیز خود ، خمپاره ها و فشنگهای بیشمار بدست آورده است ولی در سر راه خود یک کشیش زنده نیافته است . »

(کارگر بسته سیگارش را به کشیش می گیرد ، کشیش پا آنکه هیچگاه سیگار نمی کشد بهت دانه از آنرا بیرون می کشد) صدای ژنرال - « خوشبختانه منافع و مصالح راستین ما ایجاب نمی کند که دست نیاز به جانب این اسقف ها دراز کنیم ، آنچه اینک مورد نیاز ماست کمک این آقایان نیست ، بلکه داشتن



هواپسایان خوب است. مردانی چون ژنرال فرانکو، ژنرال مولا ...
(صدای ناگهان قطع می‌شود)

کشیش (با لحن ساده لوحانه) - خدا رو شکر که پرنها هم
نتوانستن پیش از سه جمله از حرفهاشو تحمل کنن، بعقیده من نطقهایی
از این قماش نمی‌تونن تاثیر مطلوب برجا بذارن.
کارگر - بنظرم واتیکان هم دروغهایی ازین قبیل رو شخصا
رد خواهد کرد.

کشیش - نمی‌دونم. (بالحن فلاکت‌بار) به گمان من، کار کلیسا
این نیست اونانی را که سفیده ادعاکنه سیاسی و یا بعکس.
کارگر ادرحالی که مرد جوان رومی نگردد - قطعا نه.
ننه (بسرعت) - برادر من در ارتش ملی است.
کشیش - شما از کدام قسمتی میاین؟
کارگر - مالاکنا

کشیش - وضع وحشتناکی اونجا داره، نه؟
کارگر به سیگارش يك می‌زند ولی جوابی نمی‌دهد.
ننه - بنظرم نمیدانم برادر من به اسپانیایی واقعی باشد. او
تصور می‌کنه که من بایس بذارم که یوهان به جبهه بره.

کشیش - میدونید خانم گازار، روح و وجدان من این کار
شماره کار پسندیده‌ای می‌دونه. در بسیاری از مذاهب، علمای دین،
حافظ حکومت‌های شرعی هستن. در جبهه قلمرو اسقف بیلانو،
هفته‌هاش موافقت خودشونو با حکومت جمهوری اعلام کردن. تعداد
کمی از کشیش‌های توی جبهه هستن. پاره‌ای از اونا از یادراومدن. ولی
من، هیچ‌چیز به آدم جنگنده نیستم. خداوند این استعداد در من
پودیده نداشته که با صدای بلند و سهل الفهمی مردم قلمرو کشیشی ام‌رو
برای مبارزه کردن بخاطر... (در جستجوی کلمه مورد نظر است) بخاطر...
هر نوع منافعی دعوت کنم. سخنان خداوند منو آویزه گوشم کرده‌ام.
(بسیار صریح) رانیا بدگوشی! من آدم ثروتمندی نیستم. قلمرو
توانگر هم ندارم و این به چیز کمی هم که در اختیار دارم بامردم
قلمرو خودم تقسیم می‌کنم. در دوره و زمانه‌ای که عاتوش زندگی میکنیم،
شاید همین مطلب بهتر نه به حرفام سنگینی و وقار بیخشه.

کارگر - قطعا. مطلب من این است که آدم بدوخته شما واقعا
به فکر جنگنده نمی‌تونن باشین. می‌فهمین که چه میخوام بگم. خوبه
مثالی بزنم به نفر در نقطه به قتل رسیده، معموله چینن آدمی میخواند
که از تو دشمن دانا بگفته. شناسه همین وقت سر می‌رسین و به قاتل
سیکین! لااخر به چه کسی را نخواهی کشت! ادرحالی نه او می‌تونه،
بارد را مث به مرغ سر بره، میخوام با استدلال خودتون به خودتون



جواب بدم : پس شما توی این جریان مشارکت داشتن. البته هیچ انتظار نداشتم که چنین جوابی به شما بدم.

کشیش - بهر حال ، مگه قحط سالی پیش بیاد که من توی جویانش شرکت بکنم.

کارگر - و به عقیده شما، چطور می شه که پدرومون با دعا و نماز شما ، نون روزانه مون ، از نو به ما میرسونه ؟

کشیش - اینو نمی دونم. آنچه که من می تونم اینه که نماز بخونم و دست دعا به جانبش دراز بکنم.

کارگر - خوب ، پس این واسه تون جالب خواهد بود که بدونین دیروز، خدا به کشتی رو که پرا از آدم بود، واژگون کرد.

مرد جوان - راستی ؟ ننه، کشتی ها واژگون شدن.

کارگر - بله ، نتیجه خنثی و بی تفاوت ماندن از این بهتر همیشه (با خسوفت) و شما هم آدم خنثائی هستین ؟

کشیش - شما از کجا می دونین ؟

کارگر - خوب دیگه، شما جنگجوی عدم مداخله هستین. شما با عدم مداخله به همه کارهائی که این آقایان ز نوال ها مرتکب شده اند

صحه گذاشتین ، شما قبول کردین که ملت اسپانیا قربانی س.

کشیش (دستهایش را برای رد اتهام به بالای سوش بلند می کند) - من صحه نداشتم.

کارگر (در حالی که او را با چشمهای نیمه بسته می نگرد) -

به لحظه دستاتونو به همین حال نگه دارین. این حالتی که به خودتون

گرفنین منو به یاد پنجهزار از افراد مون میاندازه ، اونا وقتی که از

خانه های با داخوژ خارج می شدن، دستاشونو به چنین طرزى بلند

کرده و عینو حالت قیافه شمارو به خودشون گرفته بودن. در چنین

حالتی بود که درم شکسته و نابود شدن.

ننه - پدرو ! چو طور می تونی چنین حرفهائی رو به زبان

بیساری ؟

کارگر - تو زنا ، آنچه که منو ناراحت می کنه، این قیافه ئی

است که بعضی آدمها برای اینکه از خودشون دفاع بکنن بخود میگیرن،

این حالت دفاعی واستنکاف از پذیرفتن اتهام، مث خود سازشون

وحشتناکه . خورنده ام که اینجور آدمها هر وقت میخوان دستاشونو

بشوین ، توی آبی که بوسیله خون کثیف شده باشه، اونا روشستشو

میدن . این مطلبو آدم میتونه از دستای این جور آدمها بیینه.

ننه - پدرو !

کشیش - خانم کارار بدارین بگن، در دوره و زمونه ئی مث دوره



و زمونه‌ها آدمای خیلی زود به هیجان میان . وقتی که آبا از آسیاب می‌افته، آتوخته که می‌شه با آرامش وی نظری در هر موردی اظهار نظر کرد .

کارگر - ولی گویا وقتی که نعش ماهارو به سره از روی زمین برداشتن موقع آن فرامی‌برسه؟ آخه ما ملت ضایع و فاسدی هستیم، نه؟ کشیش - کی می‌خواه چنین کاری بکنه؟

کارگر - ژنرال می‌گرو . بگه همین چن لحظه پیش نطق عزاشونو نشنیدین؟ قطعاً شما بهر ایوگوشی نمیدین. کشیش (با تحقیر) بوه! این ژنرال ...

کارگر - «بوه! این ژنرال» نکین، این ژنرال برای اینکه نعش ماهارو از روی زمین برداره، به عده دزدان اسپانیارو به خدمت خود درآورده، حالا مورها، ایتالایی‌ها، آلمانی‌هارو کنار می‌ذاریم. سه - و قطعاً به احترام آورده، این آدمای که اومدن بجنگن فقط و فقط برای بدست آوردن پوله.

کشیش - شما تصور نمی‌کنین که در مقابل این عده، آدمای مومنی که بخاطر اعتقادشون می‌جنگن هم در اختیار داشته باشه؟ کارگر - اونا به چه چیز اعتقاد پیدا کردن؟ هر چه فکر می‌کنم، چیزی نمی‌بینم.

سکوت .

کشیش (ساعت جیبی‌اش را در می‌آورد) - باید برم ببینم خونه توریو چه خبره.

کارگر - فکر نمی‌کنین که کودتس‌ها، با وجود اکثریت و قدرت دولت، بطور شرافتمندانه و مطابق قانون برگزیده شده باشن؟ کشیش ... چرا، همین‌طور.

کارگر - چند لحظه پیش من داشتم از مردی حرف می‌زدم که در حین دفاع کردن از خودش، بازوهاشو متوقف کرده. این به طرز وشوه صحبت کردن ربطی نداره. بهر حال، مادیکه جز دستای برهنه و تنه چیز نداریم ...

ننه (حرفش را قطع می‌کند) - دوباره شروع نکن. این حرف‌ها صدتایم‌غلز نمی‌آیژه.

کشیش - آدمای با دستای برهنه و تنه بدنیا اومدن، این چیزیه که همه میدونیم . خداوندگار، اونا رو از رعم مادرشون اسلحه بدس بدنیا نیاورده . عقیده من اینه، و همه بدبختی‌های ما از این مطلب آب می‌خورن که ما هیچ‌کس رو کارگر - تصور می‌کنم شما هم کارگر باشین - از بلژرهاشون برای کار و حرفه‌شون استفاده نمی‌کنن . از این گذشته،



ما تو هیچ جای کتاب مقدس نمی خونیم که این دنیا، دنیای کامل و بی نقصی باشه. برعکس، این دنیا پر از بدبختی، گناه و معصیت، فشار و شکنجه‌س. خوشبخت کسانی هستن که با وجود بدبختی‌هاشون بی اسلحه هستن و به خاطر این به زمین نفرستاده‌شون که اسلحه بدس بگیرن، لااقل می‌تونن این دنیا رو بدون آنکه اسلحه بدس بگیرن، ترک بکنن.

کارگر - واقعا که درس‌هم کردن مطلب استادی. و من در مقابل فرمول‌های زیبا و جملات قالبی چیزی ندارم که بگم. ولی می‌خوام بدونم این آدم‌ها چطور بدون آنکه اسلحه بدس بگیرن دنیا رو ترک میکنن! چطور ماه‌هایی که همیشه روی چهار دست و پا خورده‌ایم می‌تونیم این دنیا رو در حالی که روی پاهای خودمون وابسته باشیم، ترک بگوئیم؟ بمن جواب بدید، شما هم مث‌همه بادستای برهنه و تهی دنیا اومدین ولی این دستاتون دیگه برهنه و تهی نیست. برای کشیشی‌تون توی کارخونه نساجی بافته شده، توی کارخونه نساجی اسگیلو و پسران. با هر توفانی که خدای شما می‌فرسته، قایق‌های ماهیگیری‌مون با اندازه دوهزار سال کهنه می‌شن و در معرض نابودی می‌افتن. ولی قایق‌های موتوری قصر نشین‌ها، صحیح و سالم به بندر برمی‌گردن. از میان اینهمه ماشین‌های زیبایی که اختراع کردن، ما فقط ماشین‌هایی رو می‌بینیم که از اونا استفاده جنگی میشه. این آقایون به کمک تانک و بمب‌اندازها، می‌خوان به‌خیش‌های چوبی و قایق‌های فکسنی حکومت بکنن. بدبختی معصیت‌ها از خیش‌های چوبی، قایق‌های فکسنی ناشی میشه و شکنجه اونا هم بوسیله ارابه‌های جنگی و بمب‌اندازها عملی میشه. چرا صابون‌تون به‌تن ژنرال نمی‌خوره؟ دلم می‌خواس قدری از نطق پرشورتون وقف این آدم‌ها می‌شد. بدبختی اینه که تا فرق سر ژنرال از اسلحه پوشیده‌شده، و گویا هیچ قصد اینو نداره که غزل خدا حافظی رو بخونه. اه! آگه این موجودها سر به‌نیست می‌شدند ما هم اسلحه‌ئی را که توی اسپانیا وجودداره، از توی این سرزمین بیرون می‌دیختیم. گوش کن، خلیان‌هاشون از هوا اعلامیه‌هایی پخش کردن، من امروز و قشیکه از موتوریل رد می‌شدم، یکی از اونا را توی جاده پیدا کردم.

اعلامیه‌ئی را از توی جیبش درمی‌آورد. کشش، مرد جوان،

ننه، شروع به خواندن آن می‌کنند.

مرد جوان (به‌سادش) - ببین، باز هم اینجا تکرار کردن که

همه‌رو نیست و نابود خواهند کرد.

ننه (همانطور که دارد می‌خواند) - چنین کاری نمی‌تونن بکنن.

کارگر - چرا، چنین کاری می‌تونن بکنن عقیده شما در این



مورد چیه آقای کشیش ؟

مرد جوان - آره راس می گی .

کشیش (با تردید) - من تصور می کنم که از نظر فنی اونا قادر به چنین کاری باشن . ولی خانم کارار اگر خوب متوجه شده باشم این اعلامیه میخواهید که مسئله فقط برای اونا مسئله هوایمانیسی، اونا همیشه می تونن بوسیله این اعلامیه ها مردم تهدید کنن که موقعیت و وضعیت خیلی حساسه ؛ ولی عمل کردن چنین تهدیدی، به دلایل نظامی ، چیزی است کاملاً علیحده .

کارگر - منکه چیزی از حرفاتون نفهمیدم.

مرد جوان - منم همینطور.

کشیش (باز با تردید) - مگه منظورمو به روشنی بیان نکردم ؟ کارگر - جملاتون ساده و روشن بود، ولی این آنچه که شما فکرمی کنین نیس، شما حرفای تودلنوو برای من و خوزه ابرار نکردین ، میخواهین جواب بدین که اونا ماهارو بمب بارون می کنن یا نه ؟

لحظه ای سکوت

کشیش - تصور نمی کنم ، این تهدید رو به مرحله عمل در آورن.

کارگر - پس به عقیده شما اینا به تهدیدشون عمل نمی کنن ؟

کشیش - همینطور.

ننه - آنچه که من نفهمیدم اینه که اونا در ضمن آنکه از ما خراستن بر علیه اونا دست بکزن نشیم . دانشون نمی خواد که خون ریزی بکنن .

مرد جوان - ژنرال ها میخواون که خون ریزی نکنن !

ننه : اعلامیه را بطرفش می گیرم ... اینجا نوشته شده که اسلحه ها را بوضعین خواهند گذاشت و آنها را بین همه تقسیم خواهند کرد .

کارگر - خوب، به سوال دیگه دارم آقای کشیش، آیا شما تصور میکنید که اسلحه ها هنوز بومین پذیرن و اونا را بین مردم تقسیم کنن ؟

کشیش (بدون آنکه جایش را تغییر بدهد، او را نگاه میکرد) - میگو که ژنرال فرانکو همیشه نسبت به عقاید مسیحی اتم مو من بوده و حتی روی آن سماجت و اصرار هم میورزیده .

کارگر - معنی حرفتون اینه که اوسر قول خودش داده که کشیش (با هیجان) - آقای هاگراسی Jaquéas باید اینطور باشه .

ننه - کسی که داخل صحر که نمی شه، هیچ آسیبی بهش نمیرسه.

کارگر - آقای ... (مملوت میخواهد) من اسم شمارو



نمی شدی . واگه نمی خوای که ماتوی این خونه باصالح و آرامش زندگی بکنیم ، من دس بچه هامو می گیرم و از اینجام میرم .

کارگر - توژا ، آیا هیچ کشورمونو توی نقشه جغرافیائی نیگا کردی ؟ ما داریم روی یه بشقاب شکسته زندگی می کنیم . محل شکستگی این بشقاب ، دریاس ، در سواحل این دریا ، توپ و تانکپارو بچون مردم انداختن . وروی سرمون ، بمب های هوائی مث اجل مطلق به مرتبه ظاهر می شه . با اینحال کجا میخوای بری ؟ حداقل فایده اینجا اینکه هدف گلوله ها و توپها قرار نگیرفته ای .

ننه بجانب کارگر برآه می افتد ، تفنگ ها رو از صفتش می گیرد و آنها را توی دستش نگه میدارد .

فنه این تفنگ ها به دس تو نخواهد رسید ، ممکن نیست .
مرد جوان - ننه ، باید اونارو بهش بدی . تنها فایده اینجا مرندیشان اینکه زنگ بزنین .

فنه - خوزه ساکت شو . توچه می فهمی ؟
کارگر ، مجدداً به آرامی می نشیند و سیگاری روشن می کند .
کارگر - توژا ، توحق نداری تفنگ های گلرنگو را فایم کنی . فنه اتفنگ هاراتوی پارچهئی می پیچد) - « حق دارم یا حق ندارم ، بهر حال اونارو بهت نمی دم . تو اومدی کجا ؟ اتاقمو دربو داغون کردی ، چیزی رو که درخونه من برخلاف میل من برداشتی .

کارگر - توژا این چیزی نیس که بخوای بغزود پشت نگهش داری . نمی خوام جلوسرت آنچه که درموزد تو فکر می کنم ، بزبان بیارم و نمی خوام بگم اگر شوهرت زنده بود و اینجا بود ، درباره توچه فکر می کرد ، اوجونشو تو این راه گذاشت . من فکر می کنم که عقلشو از دس دادی ، چونکه واهمه ات همش بخاطر پسرآ ته . ولی طبیعی است که ما نمی توانیم به این مسئله واقعی بذاریم .

فنه - منظورت چیه ؟

کارگر - که من از اینجادس خالی بیرون نمیرم ، صد درصد اطمینان داشته باش ...

فنه - مگه اینکه اول منو از یادداری .

کارگر - قطعاً من چنین کاری رو نخواهم کرد . منکه ژنرال فرانکو نیسم . فقط موضوع رو با خوان درمیان میذارم . تصور می کنم که او از همه این کار بتونه برآد .

فنه (باعجله) - خوان ، بر نمی گرده .

کارگر - ولی تو رفتی صدش زدی .

فنه - من صدش نزدم بعدو . من نمی خوام خوان ترا بینه .
کارگر - باورم نمیشه که این کارو نکرده باشی . بهر حال ، من



خودم به دونه زیبون دارم. می‌تونم برم کنار دریا و صدایش بزنم. تروآ. من خوان‌رو می‌شناسم و میدونم که کافیه فقط لب‌ترکنم. او موجود زیبون و بیفیرتی نیس و توهم نمی‌تونی جلوشو بگیری.

مرد جوان - و من ام همراهش میرم.

ننه (با آرامش تمام) - پدرو، بذار بچه‌هام درآساین و آرامش زندگی کنن! آگه اونا بخوان همراه تو بیان، خودمو باطناب خفه می‌کنم. می‌دونم این کار تو در نظر خدا یه گناهی‌یه که لعنت ابدی‌رو بدنیال داره. ولی هیچ‌کاردیگه‌نی از دسم برنمیاد. و قتی که کارلو با اون وضعی که خودت بهتر می‌دونی ازین رفت، من رفتم پیش کشیش. آگه اون بود من خودمو آنوقت خفه کرده بودم و تا حالام صدتا کفن پوسونده بودم... خیلی خوب می‌دونستم به مقدار از مسئولیت مرگ او به دمن من بوده، گواستکه اوبالاون خصوصیات و کج خلقی و عصبانی مزاجیش و بالاون قلدری و زورگویش با من خیلی بد تا کرده بود. زندگی ما گل که نیس و تحمل اون هم زیاد کار ساده و آسونی بنظر نمیرسه.

دلی تفنگ، حلال مشکلات نیس. من این مطلبو وقتی که کارلو را از اینجا بردن و منوبه گوشه‌نی برت کردن، فهمیدم. من با زوال هیچ میانه‌خوشی ندارم و آگه چنین تصویری آدم‌ار مورد من داشته باشن و افعا که شرم آورده. ولی آگه وضع آرامی بخود میگیرم و هیچ‌انامو فرو می‌خورم، شاید به این علت باشه که اونا بهارحم خراهن کرد. حساب من خیلی ساده‌سی. می‌بینی که خیلی کم ازت سؤال می‌کنم. من دیگه نمی‌خوام این پرچمو ببینم. تا وقتی که این پرچم نیس، از این بنده‌خشی‌ها زیاد بسمون خواهد اومد.

بزون آنکه حرفی نزنند، بخواب پرچم کوچک برآه می‌افتد
از آ می‌گیرد و باره و باره اش می‌کند. بعد چند لحظه بعد
نورا خیم می‌شود، قطعات باره باره پرچم را جمع کرده در
چیش می‌گذارد.

کارلو - تروآ، بهتر اونه که خودتو باطناب خفه بکنی.

در بعضا درمی‌آید، خانم پرز، پسرانی سهه یوش وارد میشود.

مرد جوان (به کارلو) - خانم پرز.

کارلو - با صدای نسبتاً آهسته - این خانواده جطور

آدمانی هستن!

مرد جوان - آدمای شجاع و بشهامت، اینا همونانی هستن

که موج را دیوشونو بلند می‌کنن که صدایش بهمه جای سهه هفته گذشته، دخترشون توجهه ازین رفت.



پیروژن - میدونید ، من منتشر بودم که کشیش بره و بعد پیام
پیش شما تا قدری در مورد زندگی خودمون باشما صحبت کنم، میخواستم
باشما بگم درس نیسی که اونا هر بدبختی و فلاکتی هس بسر شما نازل
بکنن و شما بخاطر عقیده تون ساکت بشینین.

نه خایوش میماند و کلمه نی بزبان نمی آورد .

پیروژن (می نشیند) - خانم گلزار ، همه ترس و واهمه تون
بخاطر پسر اتونه ، اغلب آدمای متوجه نیستن توی این دوره و زمانه
تربیت و پرورش بچه ها چه کارشاقی و طاقت فرساییه . من ام هفتا
بچه زائیدم . (با نیم دانه های سرش را بجانب گلزار ، که به او معرفی
شده بود ، برمی گرداند) بعد از مرگ ایشی ، وضع بهمان متوالی
باقی نموند . دوتا از بچه هام قبل از اینکه بسن پنج سالگی برسدن از بین
رفتن . تو همان قحطی سال ۱۸ و ۱۹ این مصیبت بدن رو کرد . **آندره آیم**
حتی نمی دونم حالا کجاس . آخرین نامه اش رو از تو برام فرستاد .
دیو ، گویا تو امریکای جنوبی س . **هاریا نا ایم** تو هانزی شد . او هیچ وقت
دختر فوی و بابنیه نی نبوده ، اونائی که اینجا موندم ، همگی در این فکریم
که در آینده هر وضعی پیش بیاد بدتر و سخت تر از اونئی که سرماها
اومده ، نخواهد بود .

نه - آخه شما فرناندو را دارین .

پیروژن - آره .

نه (با آشفتگی) - معذرت میخوام ، نمی خواستم به شما
گوشه و کتابه نی بزمن .

پیروژن (با آرامش) - معذرت خواستن بیخوده . میدونم که
نمی خواستین بمن گوشه و کتابه بزنین .

مرد جوان (با صدای نسبتا آهسته به کارگر) - فرناندو ، یا
فرانکو همکاری می کنه .

پیروژن (می تازد) - ما دیگه حتی اسم فرناندو را هم بزبان
نمیاریم . (بس از لحظه نی :) ببینید ، نا شما مترجه نشید که از مرگ
ایشی ما چه رنج و شکنجه ئی رو متحمل شدیم ، نس توین خونواده مونو
درک بکنین .

نه - ما هم از مرگ ایشی فوق العاده ناراحت شدیم . (دوباره
کارگر) او بود که خوندن رو به خوان داداد .

مرد جوان - بمن هم همینطور .

پیروژن - میگن که شما با اینا ورافتا این من همه وقت که
این حرفا بمیان میاد می گم که این مطلب در ایس ما حالا دیگه میتونیم
بول دارها و نقیر ارواز هم تشخیص بدیم .



فنگه - من نمی‌خواهم که پسر ام سرباز بشن. اینجا که چارپایانین
که به قصاب خونه شون بفرستن .

پیروزن - میدونید خانم **کارار** ، این حرف همیشه وردز بونمه:
برای زندگی فقیر فقرادیکه هیچ تضمینی وجود نداره. یا بنحودیکه
باید بگم که اینا بالاخره به یه نحوی از بین میرن. و اونیه که همیشه قبل
از همه از بین میره همین فقیر و فقرا هستن. خانم **کارار**، همه حرم
و احتیاط هاشون، موفق نمیشه، که زندگیشونو نجات بده.

ایمنی ما، عزیزترین و دردونه ترین بچه هام بود. شاید بدویند
که شوهرم همه سمی و کوشش شو برای انجام خواسته های او بکار
می بست ، مثلاً برای اینکه سنار و بهش یاد بده هیچ میدوین که چقدر
زحمت کشید ؟

فنگه - امیدوارم که او هنوز زنده باشه.

پیروزن - چطور ؟

فنگه - آخه دخترتون که معلم بود چرا تفنگ بدوش گرفت و
رفت با ژنرال ها بجنگه ، آخه این چه کاری بود که کرد ؟
کارار - که نامزدهای پدر مقدس مون ، پاپ هستن.
پیروزن - اوسی گفت که دلش میخواد همیشه تو شغل معلمی
باقی بمونه .

فنگه - نمی‌تونست درهالاگا ، توی مدرسه ش بمونه ، و به
کاری که ژنرال ها خوب از عهده ش بر میان خودشو مشغول نکنه ؟
پیروزن - مادر این مورد خیلی پاش صحبت کردیم . پدرش
برای اینکه او بتونه معلم بشه ، هفت سال همه جور رنج و مشقت رو
بدوش هموار کرد، و بچه هام در همه این مدت ، حتی به قطره شیر
توی گلو شون فرو نرفت . و ایمنی می گفت در زمانی که ژنرال مٹ آفتی
از جذاب خوراک توّل شده ، من دیکه نمی‌تونم خودمو راضی کنم که به بچه ها
دودوتا پنج تارو در بر بدم.

فنگه ... که خوالا به من میگفت باز جود ژنرال ها من دیکه
نمی‌تونم به سبک گیری برسم. دو کلمه بهش می‌گفتم و چشمهاشو باز
می‌کردم . شما تصور میکنین اگه مانع ژنرال ها از جلو پامون برداشته
تداه دیکه ؟ شما نگاه ماهارو نتوانهن چابید ؟

پیروزن - من تصور می‌کنم اگه به مقدار تفنگ داشت باشیم ،
تداه و باز کردن ژنرال ها کنر مشکلی نباشه.

فنگه ... تفنگها ، تفنگها ، همیشه حرف تفنگها ، در آن حال هم همین
تفنگها و چاهها از آمدن یه اخطاها کنر .

کارار - کی دیمتیت بهنگ و جندالو پیش می‌کشه ؟ اگه ما می
تداهها پشو احواله بکنن ، آیا تریه جبر و زور احواله پشو احواله ؟ و آیا



ما تقصیر کار هستیم که داشتیم در مادرید مٹ بچه های آدم زندگی میکردیم، با ژنرال هولاکه برای حمله کردن و درهم کوبیدن، کوه و کتل را زیر پا گذاشت ؟ تازه دوسال بود که روستائی مختصری به مارو کرده بود، به نور ضعیف و کم سو، حتی نداشتن به نصف روز دوام پیداکنه. آیا غیر از اینه ؟ از این به بعد دیگه معلم ها نمی تونن خودشونو راضی بکنن که به بچه ها یکن دودوتا، چهارتا و حتی این معلم ها اونچه به اونان گفته و یاد دادن باید از بین برون، مگه امروز عصر تشنیدی که می گفتن ماها باید از روی زمین جاروبشیم .

ننه - فقط اونائی جارومیشن که اسلحه بدس میگیرن، چرا سمن می کنی برای اینکه منو مجاب کنی منو توی دس انداز بندازی ؟ من نمی تونم با همگی شما بحث و جدل کنم - بسرام منو آنطور نیگا میکنند که مٹ اینکه پلیس هستم - آگه تفارخ میر گیری خالی باشه، از چهره هاشون میخونم که منو مقصر می دونن، و آگه هواپیماهایان ورو ما بمب بندازن، اونالزمن رو برمی گردونن، مٹ اینکه این من بودم که به اونو دستور دادم بیان مارو بمباران کنن - چرا گشتی خاموش و ساکت نموند ؟ در این باره ها صحبت کردن، در خدا بود. مردم خیال می کنن که من دیوونه شده ام و دلیلش اینکه اونان تصور می کنن که من ژنرال هارو اتسون و داخل آدم می دونم - این آدمای یسترو - ولی به زمین لرزه هم نمیدان که بتونه زیون چرت و پرت گوی ایشو لال کنه. خانم پورژ چرا به خونه ام اومد ؟ برای اینکه این حرفهائی رو که شنیدن، برام تعریف کنه. خانم پورژ خیال می کنه معنی حرفهائی رو که بمن زده نمی تونم حدس بزنم، دخترش تو جنگ مرده، حالا نوبت بچه های منه. آونی که ایشون میخواستن آبا چیز درست و منطقیه ؟ این خانم مٹ یسه مامور تامینات به خونه ام اومده ولی من سهم خودمو سابقا پرداخته ام. پیورژ : در حالی که از جایش بلند می شود - خانم گلژر، تمسدم از اومدن به اینجا این نبوده که شما رو عصبانی و خشمگین بکنم. من با عقیده شوهرم که میگه باید با اعمال زور شمار و ادا کرد که بچه هاتونو به جبهه بفرستین، موافق نیسم. ما خاطره بسیار خوشی و شیرینی از مبارزه شوهرتون، در خودمون حفظ کرده ایم، من میخواستم از ناراحتی هائی که خودتو اده ام برایتون فراهم کرده بودن، معذرت بخوام.

پیر زن در حالی که با سر غلامتی به کمرگر و مرد جوان میدهد

خارج میخود.

یک لحظه سکوت

ننه - بدتر از همه اینه که بالاخره جبر و زور وجود داره، توی حرفهائی ژنرال ها حرفهائی زیادی وجود داره که مردم همه شو نمی تونن



بفهم . بهر حال من با اینس و کاری که کرده بود مخالف نیسم .
کارگر ایا خشم و عصبانیت ا - چرا . مخالف اینس عسی
وقتی که تو بهش کمک نکرده باشی . مخالف او عسی . همچنین گفته ای
که با ژنرال هاموافق نیسی . این حرف ساختگی و دروغه . حالا
میخواهی قبول داشته باشی یا نه . وقتی که تو ماهارو کمک نکردی که با او نا
بجنگیم ، با او نا همدرس عسی . تو نا ، تو نمی توانی خطی و بی تفاوت
بمونی .

مرد جوان : ناگهان بسمت ننه پورس می بردا . کار خیزی
خوبی کردی ننه . همین طور که عسی . باش . اروپا کارگر : روی صندوق
تفنگ ها نشسته . به قصد اینکه مانع موز بشد که او نا رو بردارید . ننه
بهت می گم او نا رو بند .

ننه - بهتره بری بینه بازی کنی خوزه .
مرد جوان - ننه ، من میخوام با دانی برم . من نمی توانم دس
رودس بدارم تا او نا بیان متحرکی سرمونو برون .
اگه تو نستی مانع سیکار کشیدنم بشی ، ولی مانع جنگیدن و
مبارزه کردنم نمی توانی بشی .

فیلیپو که برای جمع کردن به مشیت ریگ اقتدر . چلمن و بی
دس و پا بود ، حالا تو جبهه س ، و از سر آگه به سال از من کوچتر بود ،
تو جنگ کشته شدی . ننه من نمی خوانم توی مردم دهکده انگشت نمابشم .
ننه - آره . می دونم . بقول تو کوتوله قسم خورده بود که اگه
زن فکاتهش بخواد ، بجه شو به جبهه بفرسته ، خودشو زیر کامیونی که
او نا با خودش می بره ، خواهد انداخت . واقعا که مضحکه .
کارگر - هیچ مضحک نیس .

مرد جوان - به او نستی تو ریپو بگو قایممو برای تو گذاشتم .
بیابرم دانی یلوز .
میخواهد خارج شود .

ننه - بمون اینجا .
مرد جوان - نه ، میرم . خواندو داری بسته . دیگه منو چی
میخواهی بکنی .

ننه - من خواندو واسه این نمی خوام که میره واسه ماهی
میگیره . و تو رو هم نمیدارم بری .
(بسمت او می رود ، دستهایش را بدور تنش حلقه می کند ،
هر قدر که دلت بخواد می توانی سیکار بکشی ، اگه هم میخواهی تنها برای
ماهگیری برزومن هیچی بهت نمی گم ، حتی برای بهار می توانی
قابق پدر تو برداری و بری ماهگیری .

مرد جوان - رلم کن .

ننه : نه بمون اینجا .



برتولت برشت

۱۵۵

مرد جوان : خودش را از درون حلقه دستهایش رها کرده و فرار می کند - نه، من میرم - دانی، زود، تفنگ ها را بردار و بریم - **ننه** - آئی !

ننه از پسرش دست برمی دارد ، انگ انگان درحالی که پاهایش را به زحمت روی زمین می کشد ، براه می افتد .

مرد جوان - چته ؟

ننه - بهت چه مربوطه که چه باشم ؟ وانو بکشی برو - باشه ، آخر ننه نواز پا انداختی .

مرد جوان - منکه باتو کاری نکردم ، ممکن نیس که چیزیت شده باشه .

ننه (درحالی که قوزک پاهایش را مالش می دهد) - نه ، چیزیم نیس ، برو .

کارگر - میخوای باین وسیله مارو همین جا میخکوب کنی ؟ **ننه** - نه ! میخوام که از اینجا بری ، از خونهم پرو بیرون ! تو اینجا اومدی که بچه هامو بر علیه من بشوری ، و اونا بخودشون تو رومن بندازن .

مرد جوان (از کوره در رفته) - اگه تا حال خودمو روت نذاختم ، حالا میکنم !

در حالی که از خشم و غضب رنگش پریده است ، به سمت انتهای اتاق براه می افتد .

ننه - تو میخوای بری جانی و راهزن بشی ، چرا برای مدتی که اونجا ها هسی ، از تلوزیون بر نمی داری ؟ شما می تونین منو به صندلی ببندین ، دو نفر هستین و زودتون میرسه .

کارگر - قصه گفتن تو تموم کردی ؟ اگه بازم دست میخوای بندو !

ننه - خوان هم مت شماها دیروزه ، ولی اوبه مادرش خدام و ستم میکنه ، وقتی که خوان بیدار ، مزد این کاراتونو ، قری دسی تون میداره .

ناگهان فکری به سرش راه پیدا می کند ، بلند می خیزد و پس پنجره می دود . فراموش می کند که تفنگ انگان راه برود .

مرد جوان ، با انگشت ، پاهای مادرش را نشان می دهد .

مرد جوان - چه زود دزد قوزک باش ، شقا پیدا کرد .

ننه (همانطور که بیرون را نگاه میکند ، یکمرتبه میگوید) -

نمی دونم چطور اینقدر زود خوب شد ؛ ولی چراغ قایق خوان رو ته دریا نمی بینم .

مرد جوان (فرود لند کنان) - مگه خودت نمی خواستی که اون دیگه آنجا باشه ؟



ننه : - واغما ، اینجا نیس .

مرد جوان بست پنجره می رود ، بیرون را می نگرد .

مرد جوان : - اباصندای عجیب و بیگانه ئی دانی خود را

مخاطب قرار میدهد - راسته ، چراغش پیدا نیس . وقتی که آخرین بار اونو دیدم خیلی دور ، نزدیکی های دماغه قرار داشت . من میرم سرپل .

سرعت خارج می شود

کارگر : - شاید مشغول برگشتن باشه .

ننه : - خوب انوقت هم بایس چراغش پیدا باشه .

کارگر : - تصور میکنی که چه پیش اومده باشه ؟

ننه : آه ! میدونی چه پیش اومده ! او قایق گرفته و رفته

سراغش .

کارگر : - کی ؟ اون دختره ، نامزدش ! حتما اینطور نیس .

ننه : - چرا . اونا رفتن سراغش . اباهیجان شدید و تودر

همی تا نقشه هاشون بکجابه . امروز مدف غروبو ، بگی دو بعد از دیگری اینجا می فرستادن بفیلر اینکه از موانعت و مراقبت کردن غفلت کردم . همه اینها جنایتکاران ، تا دلت بخواد ایسن جنایتکارا ، زیاده !

کارگر انیمه شوخی و لبه جدی : - حتما کشیش چسزو

اونائی نیس که به اینجا فرستادن !

ننه : - اونا از این کار تا وقتی که این دو تا بچه هامرو تو

عیدون جنگه نیستن ! دسی برسیخارن .

کارگر : - ولی تصور نمیکنی که با این تفاسیل او به جبهه

رفته باشه .

ننه : - اونا خواهر و جنایتکار گردن . در این حال خوان

هیچ برحری براین جنایتکارا ، نداره . شب که از خونهای فرار بکنه . ریگه نیس بخوام دوشو بیستم .

کارگر : - من دیگه از حرفات چیزی سر در نمیارم توژا .

میخوام به چیزی برات ثابت بشه و کن اینه که دیدی نتونستی از رفتن به جبهه او را باز بداری ؟ میدونی ، او برخلاف میل تو رفتار کرده .

ننه (مثل اینکه تنهاست) : - بخاطر خودم نبوده که مانع

جنگیدن و به جبهه رفتنش شده بودم .

کارگر : - توژا آگه اونخواد بخاطر ما بجنگد ، آگه دسی رو

دسی بذاره معنی اش فقط اینه : که او داره به نفع ژنرال ها نبرد می کنه .



ننه - خوان !

لحظه‌ای فقط فوج خوانی زنها بگوش می‌رسد ، و از دور صدای گلوله شنیده می‌شود .

ننه : - ممکنه اونو روی صندوق بذارین .

کارگر و ماهیگیران مرده را بلند می‌کنند و آنرا به جانب ته اتاق که صندوق در آنجا قرار داشت ، حمل می‌کنند . بادیان در کف اتاق باقی می‌ماند . دعاخوانی زنها بیش از پیش شدیدتر و موثرتر می‌شود . ننه ، دست مرد جوان را می‌گیرد و با او به سمت مرده براه می‌افتد .

کارگر ۱ با ماهیگیران به جلو صحنه برمیگردد : - او تنها بود ؟ قایقی جز قایق او تو دریا نبود ؟

ماهیگیر اول : - نه ، ولی او روی ساحل بود .

ماهیگیر دوم حرف ماهیگیر اول را تصدیق می‌کند .

ماهیگیر دوم : - اونا حتی از من به سؤال کوتاه‌هم نکردن .

با نور افکن هاشون فقط دریارو جارو کردن و بعد چراغ خوان تو قایق سرنگون شد .

کارگر : - ولی اونا بابست می‌دیدن که او به کاری جز به ماهی گرفتن پرداخته بود .

ماهیگیر دوم : - قطعاً . باید متوجه این مطلب می‌شدن .

کارگر : - و آیا فریادی نکرده ؟

ماهیگیر دوم : - چرا ، من فریادشو شنیدم .

ننه ، درحالی که کلاه برهنی را که برش آورده بود ، در دست گرفته ، نزدیک می‌شود .

ننه : - همه تقصیر کلاه بره بود .

ماهیگیر اول : - چطور ؟

ننه : - این کلاه دیگه کهنه و نخ نما شده . يك آقا چنین کلاهی رو به سر نمیداره .

ماهیگیر اول : - ولی اونا نمی‌تونن بطرف هر کسی کلاه بره

مستعمل و نخ نما روسرش بذاره شليك کتن .

ننه : - چرا . اونانی که از آدمیت بولی نبردن ، می‌تونن .

اینا جذام هستن ، و باید اینارو با آهن سرخ و گداخته سوزانند .

(مودبانه ، به زنهایی که مشغول دعا خواندن هستند) خواهش میکنم

تشریف ببرید . من هنوز اینجا خیلی کار ها دارم ، تازه با بودن برادرم ، تنها هم نیستم .

همه بیرون می‌روند .

ماهیگیر اول : - قایق دو ، اون ، این ، نزدیکي پل بستیم .

وقتی که تنها می‌مانند ، بادیان را جمع می‌کنند و به

تماشایش می‌پردازد .



ننه :- چند لحظه پیش به پرچمو باره کردم ، الان به دونه
دیگه برام آوردن :

ننه ، بدبلا را به تفاق می برد و بروی جسد پهن می کند . در
این لحظه صدای گولانها از فاصله نزدیک تری بگوش می رسد .
مرد جوان :- (مثل آدمهای گیج و مبهوت) - چه خبره ؟
کارگر :- (ناگهان چشمهای متوحشش را بلند میکند) - تراق
تراق ! باید هرچه زودتر برم .

ننه (بسمت تنور برآه می افتد و با صدای بلند می گوید) :-
تفنگ ها را در بیارین . خوزه ، آماده شو . نان هم آماده س .

در مدتی که کارگر مشغول در آوردن تفنگ ها از صندوق
است ، ننه به محلی که نان در آنجا قرار دارد ، نگاه می کند .
نان را از نوی تنور درمی آورد . آنرا نوی پارچه می پیچد و
بسمت دو مرد برآه می افتد . ننه ، یکی از تفنگ ها را در
دست می گیرد .

مرد جوان :- مگه تو هم میخوای بیانی ؟
ننه :- آره .

همگی بسمت در برآه می افتند .

برده

ترجمه : فریدون ایل بیگی